

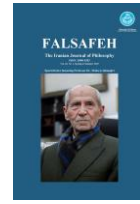


The University of Tehran Press

FALSAFEH

Online ISSN: 2716-974X

<https://jop.ut.ac.ir>



Development as Building

Mohammad Javad Safian 

Professor, Department of Philosophy (Retired), University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: mjsafian@gmail.com

Article Info

Article Type:

Research Article
(105-119)

Article History:

Receive Date:

02 June 2025

Revise Date:

02 June 2025

Accept Date:

22 October 2025

Published online:

23 November 2025

Keywords:

Development, Construction/Building, Domination, Destruction, Compromise/Reconciliation

Abstract

Development, with all the diverse definitions it has had since its emergence, has been grounded in the will to master and overcome nature. The will to mastery is the prelude to development, and it also indicates the relationship that modern humanity has found with the existence of beings. In this relationship, both nature and humanity are subjugated; with this subjugation, both nature and humans are endangered. Although this relationship has roots in some aspects of human existence, it is not the genuine, intrinsic relationship of a human being. The genuine relationship of a person with other beings and with others is one of companionship, affection, and friendship. Now the question is: can there be a development that is founded on companionship, affection, and friendship, so that instead of harming nature and humans, it strives to preserve, protect, and elevate them? If development means construction (sākhtan), contemplation of construction (sākhtan) suggests that genuine development is not domination, conquest, or harmful control, but care, vigilance, peace, reconciliation, and harmony.

Cite this article: Safian, M. J. (2025). Development as Building. *FALSAFEH*, Vol. 23, No. 1, Spring-Summer-2025 (Special letter honoring Professor Dr. Mohsen Jahangiri), Serial No. 44 (105-119).

DOI: <https://doi.org/10.22059/JOP.2025.396576.1006906>



Publisher: The University of Tehran Press.

Introduction

This paper presents a philosophical and ontological redefinition of the concept of "development." It argues that the common understanding of development, rooted in modern Western thought, is based on a fundamental **relationship of domination and mastery** of humans over nature and other human beings. This dominant paradigm, associated with industrial progress and modernization, has led to environmental, social, and spiritual crises. In contrast, the paper posits the authentic meaning of development as "**building (SĀKHTAN)**"—a construction founded on **friendship, care, and reconciliation** with nature and oneself.

The Historical Evolution of the Concept of Development

The concept of development was formally articulated after the Second World War, but its intellectual origins can be traced back to the Industrial Revolution and the 19th-century idea of "progress." The idea of progress was based on a linear perception of time, in which the future was always imagined as better, more efficient, and freer than the past. However, industrialization brought numerous problems such as pollution, social injustice, and the disintegration of human relationships. Thus, in the twentieth century, "development" emerged as a solution to address the shortcomings of "progress."

Various definitions of development have been proposed:

- **Industrial and Economic Modernization:** The most prevalent definition, based on economic growth and mechanization.
- **Self-Sufficiency:** Achieving self-sufficiency through the accumulation of national wealth.
- **Development as Freedom (Amartya Sen):** Development as the flourishing of individual capabilities and their ability to realize their potential.

A common, often hidden, principle underpins all these definitions: **the human relationship with the world is one of "overcoming" and domination.**

The Relationship of Domination: The Foundation of Modern Development

The article analyzes the components of this relationship of domination, elucidating the ontology of modernity. This relationship manifests in six key aspects:

1. **Knowledge:** Modern knowledge involves understanding objects to dominate them, not to comprehend their essence. Entities are only recognized as "objects" opposed to a "subject."
2. **Will:** Knowledge serves the human will to appropriate and master nature. As Francis Bacon stated, "knowledge is power," and the goal of science is the conquest of nature.
3. **Power:** Science and will grant humans the power to remove obstacles. This power can be soft or violent and can even produce knowledge and truth according to its own needs.
4. **Truth:** Truth is reduced from something sacred and absolute to the "correctness of a proposition," subject to scientific methods and ultimately serving power.
5. **Technology:** Traditional technology worked in harmony with nature (e.g., a windmill). In contrast, modern technology **assaults** nature, turning it into a calculable and controllable resource to be enlisted for its own purposes. This attitude has led to environmental crises.
6. **Freedom:** Even freedom within this paradigm is often interpreted as the freedom to appropriate and consume.

The consequence of this relationship of domination is the crises we face today: environmental destruction, the deep North-South divide, wars, and nuclear threats. This is not a denial of modernity's positive achievements, such as democracy and human rights, but a critique of its ontological foundations.

An Alternative Solution: Development as "Building" Based on Friendship and Care

In response to the central question—"Is human nature essentially domineering?"—the answer is negative. That which endangers human existence cannot be its true essence.

- **The Truth of Humanity: Life and Friendship:** The truth of humanity must be sought in "life." Life, opposed to death, signifies growth, flourishing, vitality, and **joy**. The primary condition



فلسفه

شاپای الکترونیکی: ۹۷۴X-۲۷۱۶

<https://jop.ut.ac.ir>



انسان‌شناخت

توسعه یعنی ساختن

محمد جواد صافیان ✉

استاد گروه فلسفه (بازنشسته)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: mjsafian@gmail.com

به یاد استاد دکتر محسن جهانگیری که جهانی از علم و اخلاق و سلم و صفا و دوستی بود.

چکیده

اطلاعات مقاله

توسعه با همه تعاریف متنوعی که از آغاز پیدایش داشته است بر اراده به تسلط و غلبه بر طبیعت استوار بوده است. اراده به تسلط پیش مفهوم توسعه است و آن نیز حاکی از نسبی است که بشر جدید با وجود وجود موجودات پیدا کرده است. در این نسبت طبیعت و انسان به تسخیر در آمده است و با این تسخیر هم طبیعت به خطر افتاده است و هم انسان. این نسبت اگرچه ریشه در وجهی از وجوه هستی آدمی دارد اما نسبت حقیقی و اصیل انسان نیست. نسبت حقیقی انسان با موجودات و با دیگران نسبت انس و مهر و دوستی است. حال پرسش این است که آیا می‌توان توسعه‌ای داشت که بر انس و مهر و دوستی استوار باشد تا به جای آسیب رساندن به طبیعت و به انسان به حفظ و مراقبت و ارتقای آن همت گمارد؟ اگر توسعه به معنای ساختن باشد، تأمل بر ساختن به معنای درست کردن و سازش داشتن نشان می‌دهد که توسعه حقیقی نه تسخیر و تصرف و تسلط آسیب‌زا، بلکه مراقبت و مواظبت و صلح و سلم و سازش است.

نوع مقاله:

علمی - پژوهشی

(۱۰۵-۱۱۹)

تاریخ دریافت:

۱۲ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری:

۱۲ خرداد ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش:

۳۰ مهر ۱۴۰۴

تاریخ انتشار:

۰۲ آذر ۱۴۰۴

توسعه، ساختن، سلطه، تخریب، درست کردن، سازش

واژه‌های کلیدی:

استناد: صافیان، محمد جواد (۱۴۰۴). توسعه یعنی ساختن. *فلسفه*، سال ۲۳، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۴ (ویژه‌نامه گرامیداشت استاد زنده‌یاد دکتر محسن جهانگیری)، پیاپی ۴۴ (۱۰۵-۱۱۹).

DOI: <https://doi.org/10.22059/JOP.2025.396576.1006906>



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

شاید بتوان توسعه نیافتگی را منشأ اصلی بسیاری از بحران‌ها و ابربحران‌های کنونی ما دانست. به همین جهت لازم است بر مفهوم، نموده‌ها، لوازم و آثار آن اندیشید. توسعه نیافتگی اگرچه ظهور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دارد، لازم است مورد پرسش‌های بنیادین فلسفی قرار گیرد و تبدیل به مسئله‌ای فلسفی شود. آقای دکتر رضا داوری اردکانی در آثار متأخر خود از قبیل خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی (۱۳۹۴) و خرد و توسعه (۱۳۹۷) برای اولین بار توسعه نیافتگی را وارد ادبیات فلسفی کرده و جنبه‌های مختلف آن را مورد تأمل قرار داده‌اند. ایشان از ضرورت توسعه گفته‌اند ولی البته پاسخ به این پرسش که چه طرحی از توسعه مناسب و مطلوب است بر عهده متخصصان امر توسعه است. اگرچه از منظر فلسفی فقط می‌توان ملاک‌ها و معیارهایی کلی برای توسعه‌ای همه جانبه، پایدار و مطلوب به دست داد. این مقاله تأملی است بر مفهوم توسعه و مبانی هستی‌شناختی آن به گونه‌ای که تاکنون مطرح بوده است و نشان دادن اینکه توسعه تاکنونی عمدتاً بر مبنای غلبه و سلطه استوار بوده است و به همین جهت به محیط زیست آسیب جدی زده است. آیا می‌توان درکی از توسعه داشت که به جای ابتدای بر غلبه و سلطه بر دوست داشتن و سازش مبتنی باشد؟

" توسعه یعنی ساختن " نظریه‌ای در باب توسعه نیست. نقد نظریه‌های توسعه نیز نیست. ارائه هیچ راهکار جایگزین توسعه هم نیست. صرفاً تأملی است در معنای توسعه از وجهه نظری هستی‌شناختی با توجه به نحوه هستی آدمیان در این جهان و آنچه از آن می‌توان تعبیر به سکنا گزیدن بر روی زمین کرد. این تأمل ملهم از اندیشه‌های ژرف دانای بزرگ معاصر مارتین هایدگر به‌ویژه در مقاله «ساختن سکنا گزیدن اندیشیدن» است. در آنچه از پی می‌آید ابتدا به برخی از تعاریف مشهور توسعه از کتاب نظریه توسعه اثر جان ندروین پیترز اشاره شده است و نشان داده شده است که نظریه‌های توسعه استوار بر نسبت غلبه و تسلط آدمی بر طبیعت و انسان‌ها است و این نسبت و مبانی هستی‌شناختی آن به اجمال مرور شده است و سپس این پرسش مطرح گردیده است که آیا چنین نسبتی نسبت حقیقی و اصیل آدمی با موجودات است یا نسبت حقیقی او نسبت دیگری است؟ سپس توضیح داده شده است که نسبت غلبه و تسلط، هستی آدمی و طبیعت را به خطر انداخته است و به همین دلیل نمی‌تواند نسبتی حقیقی و اصیل باشد و بیان شده است که نسبت حقیقی آدمی با موجودات نسبت دوست داشتن و مراقبت و محافظت است. توسعه به معنای ساختن بر همین نسبت استوار است به شرط آن که توجه کنیم ساختن به دو معنای درست کردن و سازش کردن است و بنابراین نسبتی با حقیقت و صلح و دوستی دارد نه با تسلط و غلبه و چیرگی.

۲. توسعه به معانی متعارف

از توسعه تعاریف متعددی به دست داده شده است. اصطلاح توسعه پس از جنگ جهانی دوم مطرح می‌شود، هرچند فکر توسعه و اندیشیدن به آنچه بعداً توسعه نامیده شده است را می‌توان تا اواخر قرن نوزدهم و با دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳) اقتصاددان بریتانیایی به عقب برگرداند (پیترز: ۲۹). سده نوزدهم قرن انقلاب صنعتی و به دنبال آن پیشرفت‌های علمی و صنعتی در اروپا است. با انقلاب صنعتی نتایج اندیشه مدرن که از قرن هفدهم پایه‌گذاری شده بود در عرصه زندگی اجتماعی اروپا ظاهر شد و به واسطه آن چهره شهرها دگرگون گردید و معیشت مردم که تا پیش از آن بیشتر بر محور کشاورزی و تجارت بود به زندگی صنعتی مدرن و با ارزش افزوده بسیار زیاد تغییر یافت. از لحاظ مفهومی موتور محرک شیوه زندگی جدید مفهوم پیشرفت بود. پیشرفت درکی از زمان را پیش فرض خود داشت که بر اساس آن زمان سیری خطی (افقی) و رو به جلو دارد و لذا هر چه به گذشته تعلق دارد در این سیر پیشرفت به کمال می‌رسد. سیر تاریخ سیر به سوی بهتر شدن شرایط زندگی، بهینه شدن ابزارها و وسائل و تکنولوژی، داناتر شدن و تواناتر شدن بشر و نیل به آزادی هر چه بیشتر است و لذا هر چه در تاریخ به عقب می‌نگریم شرایط زندگی را سخت‌تر، وسایل و ابزارها را ابتدایی‌تر و ناقص‌تر، تکنولوژی را ساده‌تر و کم‌بازده‌تر و انسان‌ها را نادان‌تر و ناتوان‌تر و دربندتر و محدودتر می‌یابیم. اما مدرنیته و صنعتی شدن در اروپا نقائص و کاستی‌های فراوانی نیز به همراه داشت. به زودی شهرها شاهد آلودگی محیط زیست شدند، آشفته‌گی‌های زیادی در روابط کارگر و کارفرما به وجود آمد، رابطه کشاورزی و صنعت دچار مشکلات عدیده شد و به‌طور کلی پیشرفت صنعتی آن‌چنان که در ابتدا می‌نمود به خوبی پیش نرفت. اندیشه توسعه به نظر برخی صاحب‌نظران برای حل معضلات ناشی از پیشرفت به وجود آمد (همان). توسعه راه حل مشکلات و معضلات ناشی از پیشرفت صنعتی بود. بدین ترتیب از این دیدگاه توسعه مکمل پیشرفت و برطرف‌کننده نقائص و مضرات آن است. بنابراین در قرن بیستم تفکر توسعه واکنشی بود به پیشرفت و شکست سیاست‌های صنعتی شدن در سده نوزدهم. زیرا صنعتی شدن موجب بی‌خانمانی و بیکاری مردم و در نتیجه از جا کنده‌گی روابط اجتماعی شد. توسعه در قرن بیستم معانی دیگری به خود گرفت. توسعه به معنای نوسازی یکی از آن معانی و شاید شایع‌ترین آنها است. در این معنا توسعه عبارت است از هر چه بیشتر ماشینی و صنعتی شدن اقتصاد در جهت رشد اقتصادی و ارزش افزوده بیشتر (هتته ۱۳۹۷: ۳۱). بعداً گفته شد که توسعه صرفاً به معنای نوسازی صنعتی نیست بلکه شامل نوسازی اجتماعی و آنچه بدان مهندسی اجتماعی هم گفته می‌شود می‌گردد. در معنای دیگر توسعه رسیدن به خودکفایی در صنعت و کشاورزی است که این امر با انباشت ثروت ملی حاصل می‌شود. آمارتیا سن در کتاب مشهور خود تحت عنوان توسعه یعنی آزادی معنایی دیگری از توسعه به دست می‌دهد.

در نظر او توسعه یعنی شکوفایی استعداد‌های افراد. جامعه توسعه‌یافته جامعه‌ای است که در آن افراد می‌توانند توانایی‌های خود را به فعلیت برسانند و به آزادی برسند. در این تعریف توسعه دیگر صرفاً به معنای برطرف کردن نقائص و عیوب تکنولوژی صنعتی و تکمیل آن و یا برنامه‌ریزی برای رشد اقتصادی بیشتر و انباشت ثروت نیست بلکه توسعه در درجه اول وجه اجتماعی و انسانی پیدا می‌کند (آمارتیا سن: ۱۰). در مجموع توسعه متضمن سویه‌های مختلفی از معنا است؛ از سویی در معنای توسعه رشد صنعتی، نوسازی صنعتی، برطرف کردن نقائص و عیوب و عوارض ناشی از صنعتی شدن و افزایش ثروت و دستیابی به تکنولوژی‌های برتر و جهانی شدن (هنته، ۱۴۰۰: ۱۳۱) قرار دارد و از سوی دیگر به معنای برقراری شرایطی است که در آن انسان‌ها بتوانند توانایی‌های خویش را به فعلیت برسانند و بدین وسیله به آزادی در انتخاب نایل شوند.

۳. پیش فهم توسعه

آنچه می‌توان از پس این معانی از توسعه یافت درکی است از نسبت بین انسان با جامعه و طبیعت، که در بن نظریه‌های توسعه که هر کدام بر محور معنایی از توسعه شکل گرفته‌اند وجود دارد اما نادیده گرفته می‌شود. نادیده گرفته می‌شود نه از آن روی که این نسبت پنهان و مخفی است بلکه درست از آن جهت که بسیار شفاف و هویداست. این نسبت اگرچه امری واحد است اما وجوه متعدد دارد که باید به دقت از یکدیگر تفکیک شود تا بتوان وحدت آن را درک کرد. این نسبت را می‌توان نسبت "غلبه" نامید. در نگاه مدرن و از جمله در اندیشه توسعه که از پس آن آمده است آدمی چه به وجه فردی و چه در هیئت جمعی اساساً نسبت غلبه با دیگری و با طبیعت دارد. به عبارت دیگر نسبت او با دیگری و با طبیعت نسبت "تغلب" است. او می‌خواهد بر دیگران و بر طبیعت غلبه کند و آنها را در اختیار خویش قرار دهد و بر آنها اعمال سلطه کند. این نسبت وجوه مختلف دارد. وجوه آن از جمله عبارتند از:

۱. علم و آگاهی، ۲. اراده و خواست، ۳. قدرت، ۴. حقیقت، ۵. فناوری، ۶. اختیار و آزادی.

این وجوه هر یک وجهی از نسبت آدمی را با سایر موجودات یعنی انسان‌های دیگر و طبیعت نشان می‌دهد. اما در اندیشه مدرن همه این وجوه ذیل نسبت غلبه قرار می‌گیرد و معنا می‌شود. البته باید تأکید کرد که این بدان معنا نیست که در دوره‌های تاریخی گذشته اراده به تسلط بر دیگران و بر موجودات وجود نداشته است، چنین اراده‌ای در گذشته هم کم و بیش وجود داشته است اما بیشتر امری فردی و به تعبیری نفسانی و اخلاقی بوده ولی واجد مبنایی هستی‌شناختی و نظری نبوده و لذا نسبت اصلی و اساسی بشر با سایر موجودات را تشکیل نمی‌داده است، در صورتی که در دوره مدرن این نسبت نسبت اصلی بشر می‌گردد و مبنایی هستی‌شناختی می‌یابد.

- جهت روشن شدن مطلب به اختصار نگاهی به هر یک از این وجوه و نسبت آنها با "غلبه" می‌افکنیم.
۱. آگاهی به معنای مدرن کلمه آگاهی من به اشیاء و موجودات است تا آنجا که شرایط و امکان‌های من (سوژه) اقتضا می‌کند و نه آگاهی به موجودات آن‌چنان که هستند به قدر طاقت بشری من. به عبارت دیگر موجودات صرفاً به‌عنوان متعلقات شناسایی من یعنی سوژه شناسا به رسمیت شناخته می‌شوند. موجود همان چیزی است که بر من ظهور می‌کند و چیستی و چگونگی آن بر اساس شرایط فاعلیت شناسایی من یعنی سوژکتیویته تعیین می‌شود. به بیان رایج‌تر موجود آن چیزی است که بر اساس روش پژوهش علمی قابل اثبات و تعریف و تعیین است. بر این اساس شرایط برای تحت کنترل قرار دادن موجودات و غلبه بر آنها مهیا می‌گردد.
 ۲. انسان علاوه بر آگاهی واجد خواست و اراده است. ولی آگاهی در خدمت اراده است. اراده‌ای که می‌خواهد بر همه چیز غلبه کند و همه چیز را به تملک خود درآورد. در تلقی مدرن چنان‌که بیکن در صدر دوره مدرن می‌گفت هدف از شناخت تصرف در طبیعت (جهانگیری: ۳۷) است. طبیعت را می‌شناسیم تا بتوانیم آن را به نفع خویش و در جهت مقاصد خود مهار کنیم و بر آن غلبه نماییم. بنابراین اساساً علم و آگاهی در خدمت اراده به تصرف است و نه برعکس.
 ۳. علم در خدمت اراده بشری قرار می‌گیرد تا به او "قدرت" بدهد؛ قدرت اعمال زور در همه آن چیزهایی است که مانع تحقق خواسته اراده قرار می‌گیرد. اعمال زور ممکن است به صورت نرم و لطیف و رسمی باشد یا به صورت خشن و همراه با خشونت آشکار. ولی در هر صورت قدرت است که در عرصه روابط فردی و جمعی و در روابط سیاست داخلی و خارجی و نیز در عرصه علم و دانایی تعیین‌کننده چگونگی این روابط است. قدرت به قول میشل فوکو تولید دانش و حقیقت می‌کند و برعکس (فوکو: ۱۳۹۱). در نگاه مدرن مفهوم قدرت به غلبه و سلطه فروکاسته می‌شود، به این معنا که فی‌المثل قدرت روحی که در گذشت، دوستی، ایثار و از خودگذشتگی و ارج نهادن به زیبایی و ارزش‌های والای اخلاقی متجلی می‌شود، هیچ انگاشته می‌شود و یا لااقل چندان به حساب نمی‌آید.
 ۴. حقیقت وجهی دیگر از نسبت آدمی با موجودات است. این نسبت نیز در دوره مدرن ذیل نسبت اصلی "غلبه" تقرّر یافته است. حقیقت دیگر امری هستی‌شناختی، مقدس، مطلق، ستودنی و والا نیست. حقیقت توسط قدرت تعیین پیدا می‌کند. حقیقت آن چیزی است که قدرت به رسمیت می‌شناسد. حقیقت خادم قدرت است. حقیقت دیگر انکشاف موجودات همان‌گونه که هستند به ویژه در آنات نادری از زندگی نیست. حقیقت درستی گزاره است. ملاک درستی گزاره‌ها نیز تابعیت آنها از روش علمی است.

۵. صورتی از دانایی آدمی دانش او برای ساختن ابزارها و وسایل و کارهای هنری است. این گونه دانایی نه دانش نظری صرف بلکه نحوه‌ای از دانایی بر ساختن است که از آن تعبیر به "مهارت و ورزیدگی" می‌شود. کسی که می‌تواند میز، تختخواب، دوچرخه و یا قطعه‌ای موسیقی یا تابلو نقاشی و یا یک ساختمان مسکونی بسازد واجد مهارتی است که از آن تعبیر به "فن یا تکنیک" می‌شود. در ساخت هر کدام از وسایل و یا کارهای هنری، داشتن فن/ تکنیک/ مهارت خاصی ضروری است. تکنیک در دوره‌های گذشته در جهت و متلائم با نیروهای طبیعی بود. به قول ارسطو تکنیک (تخنه) در ساخت وسایل و ابزارها کار طبیعت را تکمیل می‌کند. تکنولوژی قدیم در جهت حرکت طبیعت عمل می‌کند. آسیاب بادی نیروی باد را به چرخ‌های آسیا منتقل می‌کند و از طریق آن سنگ آسیاب به حرکت در می‌آید. بیل در دست کشاورز در امتداد دستان او کار می‌کند. در مقابل تکنولوژی مدرن به طبیعت تعرض می‌کند. آن را در اختیار می‌گیرد و کنترل می‌نماید و نیروی آن را ذخیره می‌کند. تکنولوژی مدرن کار طبیعت را تکمیل نمی‌کند بلکه فهم خاصی از طبیعت به دست می‌دهد که بر اساس آن طبیعت چیزی جز نیروهایی قابل محاسبه و قابل کنترل و قابل در اختیار قرار گرفتن نیست که باید در جهت اهداف و اغراض بشر به کار گرفته شود (هایدگر: ۱۵). تکنولوژی مدرن راه غلبه انسان بر طبیعت است. بشر با تکنولوژی مدرن طبیعت را از تعادل خارج کرده و آن را به خطر انداخته است. امروزه خطر تخریب محیط زیست که فی‌الواقع به خطر افتادن خود بشر است بر کسی پوشیده نیست و این همه با تأسیس صنایع با سوخت‌های فسیلی از قبیل زغال سنگ، نفت و گاز و نیز نیروگاه‌های هسته‌ای و صنایع پتروشیمی و نظایر آن به وقوع پیوسته است.

– توسعه به معانی رایج بر نسبت غلبه استوار است

نگاهی به وجوه مختلف نسبت آدمی با موجودات به روشنی نشان می‌دهد که این نسبت نسبت غلبه و سلطه‌جویی است. پرسش اما این است که اولاً ایراد و اشکال چنین نسبتی چیست؟ و ثانیاً آیا ذات و ماهیت آدمی بر این نسبت استوار است و به عبارت دیگر از این نسبت گریزی و گزیری نیست و آیا آدمی چیزی جز موجودی سلطه‌طلب و اهل غلبه و سیطره بر موجودات است؟ پاسخ پرسش اول به اجمال و به زبان ساده این است که تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نتیجه اراده به سیطره و غلبه بشر بر طبیعت و بر انسان، تخریب محیط زیست، شکاف عظیم میان شمال و جنوب و تهدیدهای هسته‌ای و شیمیایی و غیره بوده است به گونه‌ای که گویی انسان و طبیعت هر دو به پایان نزدیک می‌شوند و یا لاقلاً در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. توسعه تاکنون به طور عمده بر نسبت تغلب استوار بوده است. نسبتی که اساس تجدد یا مدرنیته است. توسعه به معنایی بسط تجدد و تکمیل و اصلاح آن است.

البته تجدد را مبتنی بر اراده به سیطره و سلطه دانستن به معنای نفی و رد وجوه مثبت و مزایای تجدد و بدتر تمنای بازگشت به دوره‌های پیشین و یا نوستالژی گذشته نیست. تأکید تجدد بر آزادی، رواداری، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، حقوق شهروندی و ایجاد نهادهایی مانند مجلس نمایندگان، نهادهای مردم‌نهاد، و نیز تفکیک قوا، بیمه‌بازنشستگی و ده‌ها مورد دیگر دستاوردهای مهم و غیر قابل انکار اندیشه مدرن است که هر کدام برای رفع نقایص جامعه مدرن و نیل به آرمان‌ها و اهداف مدرنیته به وجود آمده است. در عین حال تجدد در بهترین حالت انسان‌ها را تک‌ساختی ساخته است. انسان متجدد در عالمی زیست می‌کند که مدار آن بر پول و مصرف کالا است. در عالم جدید همه چیز به کالا تبدیل شده است.

– اراده به دوست داشتن در مقابل اراده به غلبه

اگر توسعه تاکنون به معنای بسط تجدد و تکمیل و اصلاح آن بوده است و در تجدد انسانی متولد می‌شود که نسبت اصلی و اساسی‌اش با اشیاء و امور نسبت "تغلب" است، آیا می‌توان به توسعه‌ای فکر کرد که بر نسبت دیگری استوار باشد؟ آیا می‌توان توسعه‌ای طلب کرد که در آن انسان دیگر صرفاً اراده به تسلط و غلبه نباشد؟ به این پرسش ذیل پرسش دوم می‌توان پاسخ داد که آیا ذات و ماهیت آدمی بر نسبت غلبه و سلطه‌جویی بر اشیاء استوار است یا حقیقت آدمی جز آن است؟ اگر چه از ویژگی‌های آدمی اراده به سیطره و غلبه است اما حقیقت آدمی آن نیست. چنان‌که اشاره شد با چنین اراده‌ای هستی آدمی به خطر می‌افتد و در واقع هم به خطر افتاده است و آنچه هستی آدمی را به خطر می‌اندازد نمی‌تواند حقیقت و ذات او باشد. از قدیم گفته‌اند انسان حیوان ناطق و یا موجود متفکر است. نقد این تعاریف که هر یک به گونه‌ای انتزاعی آدمی را تعریف و تحدید می‌کند، موضوع این مقال نیست. اما انسان را اگر به نحو انضمامی در نظر بگیریم مادام که در این جهان هست، در جهان زندگی می‌کند. بودن او همان زندگی کردن اوست. هستی آدمی زندگی اوست. اما پرسش این است که زندگی چیست و شرط امکان آن کدام است؟ زندگی البته صورت‌های متنوعی دارد. مطمئناً زندگی انسانی فراتر از زندگی گیاهی و حیوانی صرف است. ولی به هر حال زندگی نقطه مقابل مرگ است. از ویژگی‌های اصلی زندگی رشد و بالندگی و شکوفایی و نشاط و زایایی است. به این معنا زندگی در مقابل مرگ است که مرگ ایستایی و توقف و پژمردگی و افسردگی است. البته در حقیقت زندگی و مرگ از هم جدا نیستند. زندگی نقطه شروعی دارد، به اوج می‌رسد و راه زوال و سقوط را می‌پیماید، مرگ در همه مراحل حضور دارد و تنها موجودی که مرگ را چون مرگ درمی‌یابد و در عین حال غالباً خود را نسبت به آن به غفلت می‌زند انسان است. اما آنچه شرط اصلی زندگی است، دوستی است. دوست داشتن است که زندگی را قوام می‌بخشد، آن را به حرکت درمی‌آورد و رشد و بالندگی و شکوفایی و نشاط آن را تضمین می‌کند. دوست داشتن اما همواره

دوست داشتن چیزی است. دوست داشتن دوست داشتن خود، دیگران، موجودات دیگر و نیز دوست داشتن امر متعالی و مقدس است. کسی که خود را دوست ندارد نمی‌تواند دیگران را دوست داشته باشد و کسی که خود و دیگران را دوست نداشته باشد در مسیر افسردگی و پژمردگی است، زیرا آنجا که دوستی نیست کینه و نفرت حاکم است و کینه و نفرت قرین با افسردگی و دلمردگی است نه شادی و نشاط. بنابراین قوام زندگی به دوست داشتن است. با دوست داشتن است که استقرار و سکنا گزیدن بر روی زمین برای آدمیان ممکن گردیده و دوام پیدا کرده است. هر چند که تاریخ جهان پر از کین‌توزی‌ها، دشمنی‌ها، جنگ‌ها و نفرت‌ها است، اما این همه صرفاً از آن رو متحقق شده است که حقیقت آدمی دوستی و صلح و سلم است. انسان غالباً از حقیقت خویش دور می‌افتد، برخلاف سایر موجودات که همواره همانند که هستند.

سکونت کردن و زندگی کردن به معنای در آرامش و صلح قرار داشتن است. صلح و آشتی، صلح و آشتی با خود، دیگران و طبیعت است. در صلح و سلم و صفا بودن به معنای مراقبت و مواظبت کردن است (هایدگر: ۱۴۰-۱۴۱). مراقبت از خود مراقبت، از دیگران و مراقبت از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم یعنی طبیعت و مراقبت از امر مقدس و متعالی که رو به سوی آن داریم و در انتظار فرارسیدن رحمت او هستیم و یا آن را نفی و انکار می‌کنیم. زندگی با مراقبت و محافظت و پرستاری زندگی می‌شود و این نقطه مقابل آسیب‌رسانی است که در نسبت غلبه و تسلط و چیرگی بر طبیعت و بر انسان‌ها نهفته است. لازمه مراقبت کردن پذیرفتن است. انسانی که مراقب و محافظ است آنچه را از آن مراقبت می‌کند همان‌گونه که هست می‌پذیرد، نظم آن را به هم می‌ریزد و آن را تخریب نمی‌کند. اگر مداخله‌ای هم می‌کند در جهت بهبود و تکمیل آن است. به تعبیری دیگر چنین انسانی یاری‌رسان است نه متصرف و مسلط و چیره. از طبیعت بهره‌برداری می‌کند ولی بهره‌برداری او در مسیر حرکت خود طبیعت است نه بر خلاف مسیر و حرکت طبیعی آن. آسیب رسیدن به زمین و آسمان، زمین و آسمان را به انتقام‌جویی وا می‌دارد و در نتیجه سکناي آدمیان بر زمین را دشوار و بلکه ناممکن می‌گرداند.

اگر زندگی آدمی بخواهد استمرار یابد و به معنای درست کلمه زندگی یعنی سرزندگی و نشاط و بالندگی و شکوفایی باشد، باید مراقبت از خود و زمین و آسمان و دیگر آدمیان و خدایی که از پس ساحت قدس چهره خود را می‌نماید و پنهان می‌کند را وجهه همّت خود قرار دهد. در این صورت است که اراده به دوست داشتن جایگزین اراده به تسلط و چیرگی خواهد شد. اما اراده به تسلط و چیرگی کاملاً از دست نخواهد رفت بلکه به اراده به تسلط و چیرگی بر خود تبدیل خواهد شد. آنکه بر خود مسلط است و چیرگی را در چیرگی بر خویش یافته است، همه را دوست می‌دارد. انسان‌ها و زمین و آسمان و خداوند را دوست می‌دارد و از آنها مراقبت می‌کند. قدرت حقیقی قدرت تسلط بر خویش است. بنابراین زندگی کردن که همان سکونت کردن بر روی

زمین است استوار بر دوست داشتن است و دوست داشتن مراقبت کردن و آسیب نرساندن و به تعبیر دیگر صلح و سازش داشتن با خود و طبیعت (به معنای آن جایی که موجودات در آنجا ظهور می‌کنند و بدان تعلق دارند) است.

انسان روی زمین سکنا گزیده است و بر روی زمین شیوه‌های مختلفی از زندگی کردن را تجربه می‌کند. شیوه‌ای از زندگی که بر اساس تسلط و چیرگی بر طبیعت و بر سایر انسان‌ها بنا شده باشد، به تخریب محیط زیست و استثمار طبیعت و انسان‌ها و به فاصله طبقاتی و شکاف عظیم شمال و جنوب منجر می‌گردد و نهایتاً زندگی را تهی از معنا کرده و می‌کند و آدمی را هر چه بیشتر از ذات حقیقی خویش و نسبت حقیقی‌اش با خود و اشیاء و موجودات دور می‌سازد.

– توسعه یعنی ساختن به دو معنا: درست کردن و سازش داشتن

توسعه تاکنون بر چنین نسبتی بنا شده است. اما سکنا گزیدن که استوار بر نسبت دوست داشتن و مراقبت و مواظبت کردن باشد، طبیعت را حفظ می‌کند و حقوق آن را محترم می‌شمارد. چنین سکنا گزیدنی به معنای بازگشتن به غارنشینی یا حتی زندگی معیشتی کشاورزی پیشاصنعتی نیست که چنین امری نه مطلوب است و نه ممکن. انسان روی زمین بناهای گوناگون از قبیل خانه و کارخانه و سازه‌های بسیار دیگر ساخته است. در دوره تاریخی اخیر ساختن بناها متکی بر علم و تکنولوژی مدرن بر اساس نسبت غلبه و تسلط و تصرف صورت گرفته است و لذا غالباً منجر به آسیب به طبیعت شده است. اما انسان گریزی از ساختن ندارد. انسان نیاز به ساختن سرپناه، محل کار و انواع گوناگونی از بناهای مختلف دارد. اما نکته مهم این است که ماهیت و معنای ساختن و نسبت آن با سکونت کردن را فراموش کرده است. چنان‌که پیشتر به معنای سکونت کردن اشاره شد سکونت کردن یعنی در صلح و آرامش و در قرب موجودات قرار داشتن و از آنها مراقبت کردن. به این معنا سکونت کردن همان ساختن است. سکونت می‌کنیم یعنی می‌سازیم. مانند وقتی که از حال کسی جويا می‌شویم و در پاسخ ما می‌گوید می‌سازیم یعنی زندگی می‌کنیم. ساختن هم به معنای درست کردن است و هم به معنای سازش کردن. ساختن به معنای درست کردن اشاره به این حقیقت دارد که ساختن چیزی به معنای درست به انجام رساندن و یا درست تولید کردن آن است. آن‌که شیئی بی‌دوام، ناقص، ناکارآمد، مضر و مخرب تولید می‌کند در واقع کار خود را به درستی انجام نداده است. او نساخته است بلکه تخریب کرده است. ساختنی که طبیعت را تخریب می‌کند و به خطر می‌اندازد، ساختن و درست کردن نیست، نابود کردن و نادرست انجام دادن است. ساختن دقیقاً به همان معنا که درست کردن است، سازش کردن و سازش داشتن نیز هست. در ساختن سازش با طبیعت نهفته است و سازش با طبیعت و موجودات به معنای آنها را به حال خود رها کردن یعنی مراقبت از ذات و ماهیت آنها به

عمل آوردن است. بدین ترتیب ساختن همان سکونت کردن است و سکونت کردن استقرار ما آدمیان بر روی زمین است.

حال اگر بخواهیم زندگی خود را بر روی زمین توسعه دهیم و توسعه‌ای پایدار داشته باشیم که حق طبیعت و انسان‌ها را محفوظ بدارد، باید توسعه را به معنای ساختن با تمام غنای معنایی که دارد بفهمیم. توسعه حقیقی، توسعه آن‌گونه که باید باشد و نه آن‌گونه که به ویژه در کشورهای توسعه‌نیافته هست به معنای ساختن است. البته توسعه در همه جا ساختن است. ساختن راه‌ها، ادارات، مدارس، دانشگاه‌ها و منازل مسکونی و... و تکمیل و ارتقاء و نوسازی و بهبود بهره‌وری است. اما ساختنی که بر اساس درستی انجام دادن و سازش و صلح با خود و طبیعت و موجودات و دوست داشتن استوار نباشد، فی‌الواقع ساختن نیست بلکه در نهایت تخریب و تهدید است.

شاید چندان نیاز به تذکر نباشد که تأکید بر روی توسعه به مثابه ساختن و ساختن به معنای درست انجام دادن و سازش داشتن، توصیه‌ای اخلاقی نیست بلکه بیان وجهه نظری هستی‌شناختی است و به همین جهت است که رسیدن به چنین معنایی از توسعه نیازمند به تحولی در نسبت آدمی با موجودات است. این تحول نه با توصیه صورت می‌گیرد و نه با برنامه‌ریزی و دستورالعمل سیاسی و یا تبلیغات فرهنگی به انجام خواهد رسید. چنین تحولی با طلب و تذکر و تفکر بدان ممکن است حاصل شود و وقتی حاصل شد راه‌های توسعه پایدار، مراقبتی و سازگار با طبیعت و با سکونت‌گزیدن آدمی بر روی زمین پدیدار خواهد شد. چنین توسعه‌ای، توسعه انسان‌مدار و طبیعت (یا محیط زیست) محور خواهد بود. اما این بدان معنا نیست که در مقابل و مخالف با علم و تکنولوژی مدرن و دستاوردهای جهان مدرن باشد، بلکه علم و تکنولوژی را در مسیر ساختن به معنای درست انجام دادن و سازش داشتن با طبیعت و آدمیان هدایت خواهد کرد. این مسیر از خارج از تکنولوژی و علم جدید به آن تحمیل نمی‌تواند شود، زیرا در این صورت تحمیل‌کننده صورتی از ایدئولوژی‌ای خواهد بود که همانند سایر ایدئولوژی‌ها بر اراده به قدرت و تسلط استوار است و طبیعتاً از پس قدرت علم و تکنولوژی مدرن بر نخواهد آمد و مغلوب آن خواهد شد. بلکه از دل خود علم و تکنولوژی مدرن ظهور خواهد کرد. به قول هولدرلین هر جا خطر است نیروی منجی نیز می‌بالد. اگر خطر در تکنولوژی است، نیروی نجات نیز از همان‌جا سر بر می‌آورد. مهم اهل ذکر و فکر گردیدن انسانی است که می‌خواهد بر روی زمین سکنا گزیند و اینکه شرایط سکنا‌گزیدن حقیقی را درک کند. آن‌گاه ضدیت با علم و تکنولوژی مدرن هیچ وجهی نخواهد داشت، بلکه چنین ضدیتی صورت دیگری از همان اراده به تخریب و تسلط و چیرگی خواهد بود.

۴. نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با واکاوی تاریخی و فلسفی مفهوم توسعه نشان می‌دهد که گفتمان مسلط توسعه در دوران مدرن، بر پایه‌ای ناسازگار با ذات انسان استوار شده است. این بنیان، «رابطه غلبه و سلطه» انسان بر طبیعت و هم‌نوعانش است که در قالب شش وجه علم، اراده، قدرت، حقیقت، تکنولوژی و آزادی‌تقلیل‌یافته تجلی یافته است. نتیجه این پارادایم، اگرچه دستاوردهای ملموسی مانند رشد اقتصادی و نوسازی به همراه داشته، اما در نهایت به بحران‌های عمیق زیست‌محیطی، اجتماعی و معنوی منجر شده است که ادامه حیات بشر را بر روی کره زمین با چالش مواجه ساخته است. در برابر این درک مخرب، این مقاله معنای اصیل و پایدار توسعه را در گرو بازتعریف آن به مثابه «ساختن» می‌داند. اما «ساختن» در اینجا به معنای متعارف احداث ساختمان و راه نیست، بلکه مفهومی هستی‌شناختی دارد که بر دو پایه استوار است:

اول ساختن به معنای درست کردن: وقتی چیزی را می‌سازیم می‌گوییم آن را درست کرده‌ایم. درست نسبتی با راستی و حقیقت دارد. ساختن حقیقی به معنای درست انجام دادن و بنابراین حقیقت و درستی را پیشه کردن است. پس اگر چنان بسازیم که ساخته ما مخرب و زیانبار باشد فی‌الواقع نساخته‌ایم بلکه تخریب کرده‌ایم.

دوم ساختن به معنای سازش کردن: سازش صلح و دوستی است نه قهر و غلبه. پس ساختنی که بر قهر و غلبه استوار است در واقع ساختن نیست بلکه تخریب است.

تحقق این نوع از توسعه، مستلزم تحولی بنیادین در نسبت انسان با جهان است؛ گذار از «اراده به تسلط» به «اراده به دوستی و مراقبت». شرط امکان سکونت پایدار انسان بر روی زمین، قرار گرفتن در حالت صلح و آرامش با خود، دیگران و طبیعت و پذیرش نقش «مراقب» و «محافظ» است. این مراقبت، به معنای پذیرش موجودات آن‌گونه که هستند و مداخله‌ای یاری‌رسان و تکمیل‌کننده، در مسیر حرکت طبیعی آنهاست.

این تحول نه با دستورالعمل‌های سیاسی و برنامه‌ریزی‌های صرفاً فنی، که با طلب، تذکر و تفکر امکان‌پذیر خواهد بود. این به معنای نفی علم و تکنولوژی مدرن نیست، بلکه به معنای هدایت آنها از درون خودشان، از منطق سلطه به منطق مراقبت است. همان‌طور که نیروی رهایی‌بخش می‌تواند از دل خطر خود تکنولوژی سر برآورد.

منابع

- بیکن، فرانسیس (۱۳۷۶). *احوال و آثار و آرای فرانسیس بیکن*، ترجمه محسن جهانگیری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- داوری، رضا (۱۳۹۴). *خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی*، تهران: انتشارات سخن.
- (۱۳۹۷). *خرد و توسعه*، تهران: انتشارات سخن.
- پیترز، جان ندروین (۱۳۹۵). *نظریه توسعه*، ترجمه انور محمدی، تهران: نشر گل آذین.
- سن، آمارتیا (۱۳۹۴). *توسعه به مثابه آزادی*، ترجمه وحید محمودی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱). *مراقبت و تنبیه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نشر نی.
- هایدگر، مارتین (۱۳۷۷). *بنا کردن، سکونت کردن، فکر کردن در فلسفه تکنولوژی*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: نشر مرکز.
- هتته، بیورن (۱۳۹۷). *توسعه چیست؟* ترجمه محمود شوشتری، تهران: نشر دنیای نو.
- (۱۴۰۰). *تفکر در باب توسعه*، ترجمه محمد مهدی دهدار، تهران: نشر روزگار نو.
- Bacon, Francis (1997). *The Life, Works and Opinions of Francis Bacon*, translated by Mohsen Jahangiri, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Davari, Reza (2015). *Political Reason in the Time of Underdevelopment*, Tehran: Sokhan Publications.
- (2018). *Reason and Development*, Tehran: Sokhan Publications.
- Peters, John Ndervin (2016). *Development Theory*, translated by Anvar Mohammadi, Tehran: Gol-Azin Publishing.
- Sen, Amartya (2015). *Development as Freedom*, translated by Vahid Mahmoudi, Tehran: Tehran University Press.
- Foucault, Michel (2012). *Care and Punishment*, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran: Ney Publishing.
- Heidegger, Martin (2018). *Building, Dwelling, Thinking in the Philosophy of Technology*, translated by Shapour Etemad, Tehran: Markaz Publishing.
- Hattane, Bjorn (2018). *What is Development?* Translated by Mahmoud Shushtari, Tehran: Duniyayeh Nou Publishing House.
- (2021). *Thinking about Development*, Translated by Mohammad Mehdi Dehdar, Tehran: Rouzager Nou Publishing House.